

## گزارشی از وضع زندگی کارگرانی که بیکار شده اند

گزارش : نادر ملک پور

چهارم آذرماه هشتاد و پنج

**تقدیم به آنانی که با صنعت و اشتغال قمار کردند؟!!**

**فقر و... دارد به اینان لبخند می زند!!**

**...و آنان در پی تحقق اهداف خود!**

می‌گفت: اعدامان کنند و ما را از این زندگی نکبت‌بار راحت کنند!" بهرام علی" می‌گفت: ۸ سر عائله دارم. بچه‌هایم همه دختر هستند، بعد از ۲۱ سال کارکردن با مواد شیمیایی و خطرناک، شرکت را تعطیل کردند و ما را فرستادن بیمه بیکاری، در " قدس پلاستیک" کار می‌کردم؛ تا زمانی که شرکت در اختیار بنیاد بود، وضع خوب بود تا این که بانک صادرات شرکت را خرید و از همین موقع بدبختی‌های ما هم آغاز شد.

" بهرام علی" ۴۷ ساله می‌گوید: به خدا خسته شدم از بس که به این و آن رو انداختم و کار خواستم؛ ما را به بیمه بیکاری معرفی کردند به این امید که یک روزی بخشنامه بازنشستگی در مشاغل سخت و زیان آور می‌آید و ما هم از مزایای این قانون بهره مند می‌شویم اما بخش نامه که آمد شرط گذاشتند؛ باید شاغل در شرکت باشی و کسانی که شرکت اشان تعطیل است، مشمول طرح نمی‌شوند و من ماندم و یک کوه مشکلات!

چند روز پیش نماینده کارگران استان قزوین از تعطیلی ۵۰ کارخانه در این استان و سرگردانی ۵ هزار کارگر ... شاغل در این واحدها خبر داده بود.

"عید علی کریمی" گفت: این کارخانه‌ها ظرف ۶-۷ سال گذشته به عناوین مختلف تعطیل و کارگران شاغل در آنها تحت پوشش بیمه بیکاری قرار گرفته اند و حال با پایان یافتن مهلت بیمه بیکاری، بدون آن که جایی شاغل شوند، سرگردان مانده‌اند در حالیکه بیشترشان در آستانه سن بازنشستگی هستند!

" بهرام علی" از این دست کارگران است! می‌گوید: در " قدس پلاستیک" سال‌هایی نه چندان دور، ۴۵۰ نفر کارگر شاغل بودند و بنیاد شرکت را اداره می‌کرد؛ نمیدانم چرا واحد را به بانک صادرات واگذار کردند و مسوولان این بانک تنها کاری که کردند، به تعطیلی کشاندن واحد و خواباندن تولید بود؛ ای لعنت بر این خصوصی‌سازی و واگذاری کارخانه‌ها که صنعت را تعطیل و کارگران را خانه خراب کرد!! تمام دستگاه‌ها خاک می‌خورند و معلوم نیست که چرا کارخانه را فعال نمی‌کنند! اگر بخواهند می‌شوند، اما نمی‌خواهند! مشکل این است!

" بهرام علی" می‌گوید: آخر بانک و کارخانه داری!! این چه سیاسی بود که در پیش گرفتند! مگر دلشان به حال صنعت و اشتغال نمی‌سوزد پس چرا کارخانه‌ها را تعطیل و کارگران را بدبخت کردند! گناه آنانی که ناخواسته رفتند سراغ کارهای خلاف و زنان و دختران آنان رفتند پی ... به گردن کیست؟ آخر آخرتی هم هست، نیست؟

می گوید : هر جا که فکر کنید رفتن و تقاضای کار دادم اما نشد که نشد! گفتم : آبرویم می رود، نمی خواهم پیش فك و فامیل و دوست و آشنا تابلو شوم و دریغ از يك جو معرفت و محبت مسئولان! انگار همه سنگ شده اند و قلبی در سینه ها نمی تپد!

" بهرام علی" می گوید : مسلمانم و ادای تکلیف واجب است اما من هنوز فطریه ماه رمضان را نداده ام! پدر فقر و نداری بسوزد ، دخترم دانشگاه آزاد قبول شد گفتم پول ندارم و مجبورش کردم که خانه نشین شود و از خیر تحصیل بگذرد، بدبخت کارش شده غصه خوردن آخر پدرش کارگراست و کارگر جماعت و خانواده اش حق ندارند مثل دیگران زندگی کنند!

تند و تند ناگفته ها را بر زبان می آورد ، مثل اینکه نمی خواهد هیچ چیز از قلم بیفتد : احمدی نژاد به قزوین آمد ، گفتند نامه بنویس شاید فرجی شود، نوشتم و تقاضای کار کردم ، نامه آمد که به اداره کار مراجعه کنید رفتن نامه را نشان دادم و آنجا گفتند : سرکاریه از این نامه ها زیاد آمده! کار کجا بود!

و حرف پایانی او : یا کاری بدهند تا آبروداری کنیم و یا کمک کنند که بازنشسته شوم و اگر عمری بود ، پیش زن و بچه هایم شرمنده نباشم!

" خسرو" در چوب الموت شاغل بوده، سال ۱۳۷۹ شرکت را بر اساس ماده ۱۴۱ قانون تجارت ورشکسته اعلام می کنند و منحل می شود ، زمانی صدها کارگر داشته اما به هنگام تعطیلی ۱۴۰ نفر شاغل بودند ، مثل خیلی از واحدها، بانک صنعت و معدن این واحد را نیز واگذار می کند و خریدار شرکت در اولین فرصت واحد را تعطیل و کارگران را به بیمه بیکاری معرفی می کند!!

آن که در مقابلم نشسته پیرمردی است شکسته ! گرچه می گوید ۵۱ سالمه! خسرو می گوید : روزگار نامرد پیرم کرد این روزگار به این هیچ کس رحم نمی کند؛ حتی آبرو و حیثیت اش! خسرو می گوید و من فقط گوش می کنم و در چهره اش همه چیز را می توان دید و خواند! می گوید : برای این ها فرق نمی کند که من زن و بچه هایم گرسنه هستند یا خیر ! مهم نیست که زن و بچه من به فقر و فساد کشیده شوند این ها دنیا و آخرتشان پول است!

خسرو ۲ سال دیگر کار کند، حداقل از مزایای بازنشستگی بهره مند می شود و شاید چند صباحی را با آبروداری زندگی کند! او می گوید: تو این سن و سال باید صبح به صبح بیایم کنار خیابان ها و منتظر باشیم تا بیایند و ببرند کارگری! آخر سن و سال من به کارگری و کارهای ساختمانی قد می دهد؟

" عوض علی" ۵۰ ساله و دارای هفت فرزند! ۱۸ سال در چوب الموت کار کرده و با بیمه بیکاری و دیگر سوابق، حالا ۲۳ سال حق بیمه دارد و سرگردان رها شده و بلا تکلیف است!

می گوید: هر کجا رفتم پی کار، نگفتند نه! چند جا هم گفتند ۱۵۰ هزار تومان پول پرداخت کن تا اگر کاری پیدا شد، خبرت کنیم و من گفتم خدا بیامرز ، اگر ۱۵۰ تومان داشتم اینجا چی کار می کردم!

"عوض علی" را به ناهار دعوت می کنم و او می گوید: امروز غذا خوردم فردا چی؟ دیروز گرسنه بودم و فردا گرسنه خواهم ماند و بهتر که امروز سنت شکنی نکنم؟!

" حسین" بعد از ۲۰ سال کارخانه محل کارش به یکباره تعطیل می شود! آخر خصوصی سازی شده و در مراسمی با شکوه شرکت به خریداران جدید و اگذار می کنند تا کارخانه رونق بگیرد و اشتغال نفس تازه کند و آنچه نمی شود همین هاست که گفتم؛ شرکت تعطیل و ۱۸۰ کارگر بیکار می شوند! به همین راحتی!

حسین یکسال پیش بیمه بیکاری اش قطع شده و حال نمی داند که چه کند، ۵۳ سال سن دارد و باور کنید که ۱۰ سال از چهره اش عقب مانده! ۴ فرزند دارد و همه به عرصه رسیده ۲ دختر و ۲ پسر! یکی می خواهد به دانشگاه برود و یکی از پسرها سرباز است! حسین می گوید: هر چی بخواهند جوابم "نه" است و بعد از هر نه گفتن، شرمندگی و خجالت! خداوند این ها را شرمنده دنیا و آخرت کند، بچه هایم بیشتر اوقات در حسرت خوردن يك غذای خوب می سوزند و لباس نو یادشان رفته! به دوستانشان دروغ می گویند تا پدرشان را خراب نکنند! دخترم وقتی انشا می نویسد از جایگاه بالای کارگر در اقتصاد تعریف و تمجید می کند و اینکه پدرش با سر بلندی زندگی می کند و یکبار که انشاء را پیش من می خواند، خیس عرق شرمندگی شدم!

می گوید: به خدا می ترسم خودم و بچه هایم به گناه بیفتند، پشت سر آدم بیکار حرف و حدیث زیاد است و اگر دختر د م بخت داشته باشی که بدتر! هیچ کس سراغ آدم فقیر و ندار نمی آید.

یکی می گفت: دخترات نجیب اند و سر به زیر اما نجابت هم حدی داره می ترسم بخاطر فقر و نداری پدر تو کارهای خلاف بیفتند و ... آخر پدرشان کارگری است که آه دربساط ندارد و آنها جوانند و دلشان خیلی چیزها می خواهد؛ اینها را حسین گفت و پنهانی اشک ریخت! من قطرات اشک حسین را دیدم و به روی خودم نیاوردم تا راحت باشد قطراتی که باید برپیشانی آنانی نقش ببندد که با صنعت و کارگران قمار کردند و همه را فروختند به يك دم عیش و نوششان! غافل از اینکه يك دم عیش آنان عمری آتش بر خلق الله بی زبانی به نام کارگر زد.

حسین می گوید: اگر به گناه بیفتیم و دنیا و آخرت را بسوزانیم، مسببان را نمی بخشیم! آخه من تا کی می تونم تحمل کنم و به خانواده ام وعده دروغ بدم و جمله آخر حسین: می ترسم که فقر به خونم بیاد و ایمون رو فراری بده، آخه فقر آبرو رو دو دستی تقدیم دیگران می کنه و خدا اون روز رو نیاره!

گزارش: نادر ملک پور

تهران- خبرگزاری کار ایران